محمدرضا کائینی

در روزهایی که بر ما گذشت، روحانی مبارز و نیک‌اندیش، زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمود دعائی، روی از جهان برگرفت و رهسپار ابدیت گشت. از این روی و در نکوداشت تکاپوی گسترده آن بزرگ در سالیان نهضت اسلامی، یکی از گفت‌وشنودهای تاریخی خود با وی را که طی آن به بیان خاطراتش از دوران اقامت رهبر کبیر انقلاب اسلامی در نجف پرداخته است، به خوانندگان صفحه تاریخ تقدیم می‌کنم. روحش شاد و یادش گرامی باد.

قبل از آغاز گفت‌وگو درباره حضور شما در نجف و سالیان تبعید امام خمینی در عراق، به عنوان شخصیتی که در تمام آن سالیان کنار ایشان بوده‌اید، وقتی به آن ایام می‌اندیشید، چه احساسی پیدا می‌کنید؟

باید به اجمال بگویم که احساس افتخار، غرور و تداعی روزهایی که هر لحظه‌اش سرشار از امید و آرزو بود. لحظاتی که هیچ توقع و هوا و هوسی در بین نبود و هر چه بود، تنها عشق بود. همواره آرزوی تکرار آن روزهای زیبا را دارم!

عده‌ای معتقدند حامیان و یاران امام خمینی در نهضت اسلامی، عمدتاً از نسل دوم شاگردان ایشان بودند که شما نیز در زمره آنها هستید. ارزیابی شما در این باره چیست؟

خیر، همدوره‌ای‌های حضرت امام، یعنی کسانی که در درس مرحوم آیت‌الله حائری بزرگ شرکت داشتند، از پشتوانه‌های مهم موفقیت ایشان بودند و در مقاطعی از رهبر نهضت اسلامی، حمایت‌های عمیق و ریشه‌داری کردند. پس از بازداشت حضرت امام در ۱۴ خرداد ۴۲، مراجع و علمای بلندپایه و کهنسال از سراسر ایران در تهران جمع و مانع از تصمیم شوم رژیم شدند که قصد داشت امام را محاکمه و حتی اعدام کند! بنابراین ایشان از حمایتی سراسری و همه‌جانبه برخوردار بودند.

شما دلیل این محبوبیت و پذیرش گسترده را در چه می‌دانید؟

اهداف و برنامه‌های امام مبتنی بر منطق و تکلیف شرعی بود و در بین جوامع روحانی و مذهبی، تشخیص تکلیف و تقدیس حرکت امام، کار دشواری نبود. حتی این‌طور نبود که فقط کسانی که شور انقلابی و مبارزاتی داشتند، راه امام را دنبال کنند، بلکه به دلیل بُن مایه مبنایی و آرمانی نهضت امام، همه کسانی که از واقعیت‌های اجتماعی و دینی فهم درستی داشتند، از ایشان حمایت می‌کردند. در دوره ۱۳ ساله حضور امام در نجف، جمعی از طلاب جوان و عاشق امام نیز بودند که در واقع پل‌های پشت سر خود را خراب کردند و به ایشان پیوستند.

اشاره کردید که طلاب جوانی چون شما که به دلیل علاقه به امام خمینی خود را به نجف رساندند، در واقع همه پل‌های پشت سرشان را خراب کرده بودند. وضعیت معیشتی این طیف در نجف چگونه بود؟

ما طلبه بودیم و طبیعتاً محل سکونت ما در مدارس علمیه بود و شهریه هم می‌گرفتیم. اگر کمبودی هم پیش می‌آمد، حضرت امام جبران می‌کردند و در مجموع، نیازهایمان برآورده می‌شدند. اگر هم موضوعاتی مثل ازدواج پیش می‌آمد، حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد یا پدر و مادر کسی فوت می‌کرد و هزینه‌هایی داشت، ایشان می‌پرداختند. در مجموع در تنگنا و عسرت نبودیم. یاران امام هم مثل خود ایشان زندگی ساده‌ای داشتند و خرجشان زیاد نبود.

ظاهراً در مدرسه علمی امام خمینی در نجف، غیر از جوانان و طلاب مبارز، چهره‌های با سابقه و وزین علمی هم حضور داشتند. به این افراد و انگیزه‌های آنها برای شرکت در درس امام اشاراتی داشته باشید.

بله، بزرگان زیادی در نجف، در زمره اصحاب استفتای حضرت امام و چهره‌های اول درس ایشان بودند. این عزیزان که سنی هم از آنها گذشته بود، پیش از آن هرگز امام را ندیده و فقط آوازه ایشان را شنیده بودند. آنها وقتی برجستگی‌های علمی و حتی مبارزاتی حضرت امام را دیدند، به ایشان گرویدند. لذا در حلقه درس امام، فقط جوانان پرشور و علاقه‌مند به ایشان حضور نداشتند، بلکه شخصیت‌های برجسته حوزه علمیه نجف هم حضور پیدا می‌کردند. از جمله شهید آیت‌الله مدنی که از ناموران آن حوزه بود. آیت‌الله حاج شیخ حبیب‌الله اراکی که از اصحاب استفتای مرحوم آیت‌الله سیدعبدالهادی شیرازی بود و پس از مرحوم آیت‌الله بروجردی، مرجعیتش در نجف قوام گرفت و به عنوان مرجع تراز اول شناخته شد ایشان جزو اصحاب استفتای امام و از ممتحنین ایشان شد و اگر ضرورت پیش می‌آمد که درباره دانش طلبه‌ها داوری شود، ایشان با واقع‌بینی تمام، امتحان و تصمیم می‌گرفت. از دیگر چهره‌های علاقه‌مند به حضرت امام، آیت‌الله حاج شیخ عباس قوچانی از عرفای برجسته و بنام و از پیشکسوتان آموزش عرفان و فلسفه در نجف بود که مستمراً در بیت امام حضور داشت. دیگر بزرگوار مرحوم آیت‌الله راستی کاشانی بود که فرموده بود: «ما فارغ‌التحصیل شده بودیم، ولی وقتی آقای خمینی به نجف آمدند، تازه فهمیدیم که همچنان باید درس بخوانیم!» این سخن ایشان به برخی بزرگان حوزه نجف برخورده بود و به ایشان گفته بودند شما با این حرفتان، اعتبار حوزه را زیر سؤال بردید! از دیگر بزرگان شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر بود که از پرورش‌یافتگان محضر آیت‌الله خوئی و دیگر بزرگان بود. ایشان هنگامی که از نزدیک امام را شناخت، به همه شاگردان و دوستان خود توصیه کرد حتماً از محضر امام بهره ببرند. بخشی از شاگردان جوان حضرت امام را شاگردان خاص شهید صدر از جمله مرحوم آقای سید محمود هاشمی شاهرودی تشکیل می‌دادند.

برخی ادعا می‌کنند که حضرت امام پس از تبعید به عراق تقریباً ساکت بودند و بسان گذشته، امور نهضت را پیگیری نمی‌کردند. این ادعا را چگونه عیارسنجی می‌کنید؟

حضرت امام همواره بر مواضعشان استوار بودند و در نجف هم در مناسبت‌های مهم و تأثیرگذار، واکنش نشان می‌دادند. ایشان بعد از مدتی اقامت در این شهر، دو نامه سرگشاده و به تعبیر بهتر دو اعلامیه صادر کردند. یکی خطاب به امیرعباس هویدا که نخست‌وزیر وقت بود و دیگری خطاب به روحانیون، فضلا و طلاب سراسر کشور. ایشان با دفاع از مواضع گذشته خود، نسبت به سلطه اجانب، دیکتاتوری بی‌حد و حصر، فقدان آزادی، سیاست‌های ضدمذهبی، رویکردهای همسو با رژیم صهیونیستی و امثال اینها قاطعانه اعتراض می‌کردند و از روحانیون خواستند که استقامت و پایداری داشته باشند، توکل خود را از دست ندهند و مأیوس نشوند. ایشان کاملاً نقش رهبری خود را در همان دوره ایفا می‌کردند. در ماجرای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، امام اولین شخصیتی بودند که با سخنرانی‌های خود به این برنامه اعتراض و از همان روزها لزوم تأسیس حکومت اسلامی را مطرح کردند. ایشان از هیچ فرصتی برای آگاهی‌بخشی به مردم و اعتراض به حکومت، غفلت نکردند و همواره در میدان مبارزه بودند. منتها شیوه مبارزاتی ایشان به اقتضای شرایط تغییر می‌کرد. امام با حفظ اصول و مبانی خود، از هر عنصر و جریانی که در ایران یا در سایر نقاط دنیا علیه رژیم شاه مبارزه می‌کرد، حمایت می‌کردند.

بر حسب قول مشهور، امام خمینی از ابتدا با مبارزه مسلحانه مخالف بودند. علت این امر چه بود و نحوه رفتار ایشان با افراد معتقد به این شیوه چگونه بود؟

یکی از رویکردهای دوراندیشانه حضرت امام مخالفت با برخی روش‌های جدید مبارزاتی از جمله حرکت مسلحانه‌ای بود که به تازگی در ایران، به نام جنبشی اسلامی یا به پشتوانه اسلام شروع شده بود و امام بسیاری از آنها را مفید نمی‌دانستند. حضرت امام با حرکت مسلحانه به شکلی که در ایران مرسوم شده بود، موافق نبودند، در حالی که شرایط به قدری سنگین و تسلط ساواک و فضای امنیتی به قدری در ایران گسترده و عمیق شده بود که حتی برخی از علما و روحانیون معتقد بودند چاره‌ای جز مبارزه مسلحانه با رژیم شاه باقی نمانده است و باید حرکتی اینگونه به راه بیفتد، اما امام مواضع فکری این جنبش‌ها را قبول نداشتند و قویاً با حرکت مسلحانه مخالفت می‌کردند و تا پیروزی انقلاب اسلامی هم محکم روی این موضع ایستادند. ایشان معتقد بودند با توجه به یأس و ناامیدی بخش‌هایی از جامعه و توان بالای تسلیحاتی و امنیتی رژیم - که به شدت از خارج حمایت می‌شد- حرکت مسلحانه تنها به از بین رفتن جوانان تحصیلکرده و غالباً نخبه کشور منتهی می‌شود و تأثیری در نابودی رژیم ندارد. ایشان معتقد بودند جامعه هنوز به آن سطح از آگاهی نرسیده که از این حرکت‌ها حمایت توده‌ای انجام دهد و اینها بتوانند در یک بستر مردمی به حرکت خود ادامه دهند و لذا فقط به اتلاف نیروهای کارآمد منجر می‌شود. مرور زمان هم نشان داد این حرکت‌ها به نتیجه نرسیدند و بسیاری از آنها از بین رفتند یا تغییر ایدئولوژی دادند که ضربه سنگینی به شمار می‌رفت.

امام خمینی با اینکه سابقه حضور علمی و سیاسی در عراق را نداشتند، اما در مواردی چند و همگام با برخی مراجع وقت حوزه نجف، در مورد وقایع این کشور واکنش‌های مؤثر و بهنگامی از خود نشان دادند. در این موضوع چه خاطراتی دارید؟

حضرت امام یک عنصر بسیار زمان آگاه، شجاع و در عین حال در رشته‌های گوناگون علمی، تراز اول و کم‌نظیر بودند. ایشان در داخل ایران از پشتوانه مردمی وسیعی برخوردار بودند و شأن ایشان بسیار بالاتر از این بود که جریان، گروه یا دولتی در عراق و سایر مناطق جهان بتواند ایشان را به خود منتسب کند. پاکی، صداقت، ایمان و اخلاص حضرت امام پشتوانه بسا موفقیت‌ها و توانایی‌های ایشان بود و با تکیه بر این همه بود که نتیجه می‌گرفتند. ایشان در تمام مدتی که در عراق بودند، حتی لحظه‌ای اجازه ندادند تا از ایشان به عنوان یک عنصر مخالف شاه استفاده شود. قبل از توافق شاه و صدام در الجزایر، در تمام دوران‌ها در عراق بحران و درگیری وجود داشت! حتی بعد از انجام این توافق هم رژیم شاه و رژیم بعث به هم اعتماد کامل نداشتند، اما تعهد کرده بودند که نسبت به هم تحرکی نداشته باشند. رویکرد حضرت امام در برابر حکام عراق موجب شده بود تا قدرت داشته باشند که وقتی حاکمان این کشور نسبت به ایرانی‌های مقیم آنجا یا به فضلا و علمای حوزه نجف و کربلا تعرضی می‌کردند، ایشان اعتراض و مسئولان عراقی را احضار و با آنها برخورد کنند. از جمله زمانی که مسئولان عراقی می‌خواستند ایرانی‌ها را اخراج کنند، امام گذرنامه‌شان را فرستادند و گفتند: «من هم همراه آنها می‌روم!» این حرکت امام باعث شد اخراج ایرانی‌ها متوقف شود. روزی که در صحن حضرت امیرالمؤمنین(ع) در اعتراض به نحوه رفتار بعثی‌ها با مرحوم آیت‌الله حکیم تظاهراتی انجام گرفت، امام، مرحوم حاج آقا مصطفی را فرستادند که به نمایندگی از ایشان برود و در تظاهرات شرکت کند. در ماجرای دستگیری مرحوم سیدحسن شیرازی هم که محکوم به اعدام شده بود، مادر او به امام متوسل شد و از ایشان خواست تا اقدامی کنند که ایشان هم این کار را کردند و سید حسن آزاد و از عراق خارج شد.

یکی از اقدامات مهم و پربازتاب شما سخن گفتن در رادیو بغداد علیه رژیم شاه و استفاده از این امکان در مسیر مبارزات بود. امام خمینی در این باره، چه دیدگاهی داشتند؟

یک روز مرحوم حاج آقا مصطفی به من گفتند: «عراقی‌ها پیشنهاد داده‌اند که ما هم از امکانات رادیویی آنها استفاده کنیم، آیا آمادگی داری و اصلاً به مصلحت می‌دانی؟» گفتم خیلی خوب است که هر روز ۱۵ تا ۲۰ دقیقه با مردم در داخل ایران حرف بزنیم، اما باید با خود آقا مشورت کنیم و با اجازه ایشان کار کنیم، چون ممکن است که تبعات کار، متوجه ایشان هم بشود. حاج آقا مصطفی پاسخ دادند: «به هر حال این کار خطر هم دارد و معلوم نیست آخرش چه بشود، حتی شاید تبعات منفی هم داشته باشد. نکته این است که در صورت موافقت آقا، آنچه پیش بیاید به پای ایشان نوشته خواهد شد، اما اگر آقا اطلاع نداشته باشند و ما خودمان این کار را بکنیم، اگر موفق شدیم، ایشان تأیید خواهند کرد، اگر هم موفق نشدیم، تبعاتش دامن ایشان را نخواهد گرفت...!»

از نظر من، استدلال حاج آقا مصطفی منطقی بود. از آن به بعد، من به بخش خارجی رادیو بغداد می‌رفتم و هر روز به مدت ۲۰ دقیقه و گاهی نیم ساعت، برنامه اجرا می‌کردم. از این کار، فقط من و حاج آقا مصطفی خبر داشتیم. پس از سپری شدن مدت کوتاهی، این برنامه طرفداران بسیاری پیدا کرد و موج وسیعی را در ایران به راه انداخت. ما در این برنامه، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های امام را می‌خواندیم و نوارهای سخنرانی ایشان را پخش می‌کردیم و از شهدا و مبارزان گمنامی که در زندان‌ها بودند، یاد می‌کردیم. برخی خدمت حضرت امام گله کرده بودند که دوستان شما می‌روند و از رادیوی بعثی‌ها حرف می‌زنند! امام از حاج آقا مصطفی جریان را سؤال کردند. ایشان هم پاسخ داده بودند که چنین پیشنهادی شد و من هم با فلانی صحبت کردم و نتیجه هم این شده است. امام برای من پیغام فرستادند آیا متن برنامه‌هایی را که تا به حال اجرا کرده‌ای، داری؟ گفتم بله. آنها را خواستند و مطالعه کردند. پس از مدتی بنده را احضار کردند و فرمودند: «من برنامه‌ها را خواندم، مجموعاً خوب بود، اما دو تذکر دارم: یکی اینکه سعی کنید مبالغه نکنید و دروغ هم نگویید، حقیقت را بگویید و اضافه هم نگویید، حقیقت تأثیر خودش را دارد، دیگر اینکه در برنامه‌ها فحاشی نکنید...». به عرض ایشان رساندم که بنای ما نیز همین است. امام اجازه استفاده از رادیو را تا زمانی به ما دادند که فقط در جهت افشای ماهیت رژیم حاکم بر ایران از آن استفاده کنیم و حکام عراق نیز از آن سوءاستفاده نکنند. در طول هفت سال فعالیت این رادیو، امکان کوچک‌ترین سوءاستفاده‌ای توسط رژیم عراق به آنها داده نشد.

به نظر می‌رسد که حزب بعث عراق، در قبال موضع‌گیری‌های امام خمینی، به نوعی بلاتکلیفی دچار شده بود، اینطور نیست؟

همین‌طور است. حضرت امام از یک‌سو، با رژیم شاه مخالف بودند و با آن مبارزه می‌کردند و لذا موضع‌گیری‌های ایشان علیه شاه برای رژیم عراق مغتنم بود. از سوی دیگر، نه تنها هیچ‌گونه همراهی‌ای با رژیم بعث نمی‌کردند که در مواردی به آنان اعتراض هم می‌کردند. همه نگرانی رژیم بعث این بود که امام در نجف تبدیل به چهره شاخصی شوند و قشر وسیعی از جامعه عراق، یعنی شیعیان به ایشان روی بیاورند و در نتیجه به صورت تهدیدی بالقوه و جدی برای آینده بعثی‌ها درآیند. ما این را کاملاً حس می‌کردیم. پس از فوت آیت‌الله حکیم، بعثی‌ها نگران بودند که مقلدین ایشان به امام روی بیاورند، به همین دلیل همه سعی خود را کردند که آیت‌الله خوئی مرجع شوند. در عین حال می‌دانستند که حمایت آنان از آقای خوئی به اعتبار ایشان لطمه می‌زند، به همین دلیل هم تظاهر می‌کردند که به امام علاقه دارند! یادم است که بعثی‌ها در هیچ‌یک از مراسم ترحیم آقای حکیم شرکت نکردند و تنها منتظر بودند که امام مجلس ختم بگیرند و آنها در آن شرکت کنند تا بتوانند ادعا کنند که ما در مجلس ختمی شرکت می‌کنیم که برگزارکننده آن با رژیم شاه مبارزه می‌کند! امام هم که متوجه همه امور بودند، مجلس ختم آقای حکیم را سر مزار ایشان و مسجد هندی گرفتند که ورودی آن فضای محدودی داشت و بیش از ۱۰ نفر در آن جای نمی‌گرفتند و بقیه باید در حیاط می‌نشستند! هریک از مراجع که می‌آمدند، امام به احترام آنها از جای خود بلند می‌شدند. یک‌ربع که از مجلس گذشت، شبیب مالکی استاندار کربلا همراه با فرماندار نجف و رؤسای شهربانی و شهرداران نجف و کربلا آمدند، اما امام از جایشان تکان نخوردند! شبیب مالکی چند لحظه جلوی امام ایستاد، ولی امام حتی سرشان را هم بلند نکردند. چند لحظه بعد یک روحانی با عبای وصله‌دار و پای بی‌جوراب، وارد مجلس شد و امام تمام قامت برای او برخاستند و وی را کنار خود نشاندند! به این ترتیب، همه کسانی که در مورد ارتباط امام با حکومت بعث شائبه‌ای داشتند، خلع سلاح شدند.

شما در میان اطرافیان امام خمینی در نجف، با روشنفکران داخل و خارج از ایران ارتباط داشتید و حتی آثار آنها را در رادیو بغداد می‌خواندید. نگاه رهبر انقلاب به این قشر چگونه بود؟

حضرت امام گاهی قشر تحصیلکرده و دانشگاهی را به طور کلی مورد خطاب قرار می‌دادند. طبعاً روشنفکران هم برخاسته از همین قشر یا با آنها در ارتباط بودند. خاطرم است که بعضاً از سوی حوزه، برخوردهای تعصب‌آمیزی با افکار و اندیشه‌های مرحوم دکتر علی شریعتی می‌شد. امام در یک سخنرانی هشدار دادند: «ما در حال حاضر نیازمند وحدت و هماهنگی هستیم، اگر دوستانی در حوزه هستند که تصور می‌کنند نیازی به دانشگاهیان و جامعه روشنفکری غیرروحانی ندارند، سخت دراشتباه هستند، همین‌طور اگر دانشگاهیان و جامعه روشنفکری تصور می‌کند که بی‌نیاز از آموزه‌های عمیق حوزه است، اشتباه می‌کند...». می‌فرمودند: «این‌طور تصور نشود که اگر روزی در ایران حکومت اسلامی برپا شود، فقط ما آخوندها هستیم که می‌توانیم حکومت را اداره کنیم، باید قشر تحصیلکرده دانشگاهی هم به کمک ما بیاید...». خلاصه امام همواره همه نیروهای سازنده جامعه را تشویق می‌کردند که موارد اختلافی را کنار بگذارند.

در مورد آثار دکتر شریعتی، چه دیدگاهی داشتند؟

یکی از ویژگی‌های برجسته حضرت امام، گستره مطالعات‌شان بود. ایشان به قدری به این کار مقید بودند که یادم است پس از بازگشت از تشییع پیکر مرحوم حاج آقا مصطفی، مشغول مطالعه کتاب «افضل الجهاد» علی اصغر حاج سید جوادی شدند که از پیشگامان روشنفکری آن دوران و چه بسا دگراندیش بود. لذا امام تقریباً تمامی آثار دکتر شریعتی را خوانده بودند و به رغم بدگویی‌های عده‌ای از تخطئه او خودداری و کم و بیش هم از برخی آثارش حمایت می‌کردند. من هم هر کتاب و نشریه‌ای را که مناسب می‌دیدم، خدمت ایشان یا حاج آقا مصطفی می‌دادم تا مطالعه کنند. جالب است که مجله‌ای به نام «دانشمند» بیانگر نوآوری‌های علمی اساتید و دانشگاهی‌ها بود. در آن دوره، یک‌بار این نشریه در بیان مطلبی به «تحریرالوسیله» امام ارجاع داده بود که برای ما بسیار جالب و مایه تعجب بود.

ظاهراً شما آثار ابوالحسن بنی‌صدر را هم به امام خمینی ارائه کرده بودید. امام خمینی در این باره چه دیدگاهی داشتند؟

بله، او آن موقع در پاریس اقامت داشت، کتب و مقالاتی می‌نوشت و خودش را نظریه‌پرداز و چهره شاخص انجمن‌های اسلامی دانشجویی می‌دانست و سعی می‌کرد مجموعه‌ای از مبانی نظری‌اش را به شکلی مغلق بنویسد! خیلی هم اصرار داشت که امام حتماً نوشته‌هایش را بخوانند و نظر بدهند. وقتی جنازه پدرش را به نجف آوردند، به من اصرار کرد که حتماً او را برای ملاقات با امام ببرم. حضرت امام قبول کردند و با هم خدمت ایشان رفتیم. امام به او فرمودند: «چه اصراری دارید که این‌قدر مغلق و پیچیده بنویسید؟ روان بنویسید که همه بفهمند چه می‌گویید!...» بنی‌صدر جواب داد در فضای کنونی اگر انسان ساده بنویسد، تصور می‌کنند که مطلب پیش‌پا افتاده است، ولی اگر پیچیده بنویسد، تصور می‌کنند علمی است و روی آن دقت بیشتری می‌کنند!... از همان ایام، گرفتار چنین مسائلی بود.

به طور مشخص امام خمینی با جریانات دانشجویی و روشنفکری خارج از کشور نیز ارتباطات مؤثری داشتند. نگاه ایشان به این جریانات چه بود؟

آن روزها دکتر یزدی به نمایندگی از انجمن‌های اسلامی در امریکا نزد حضرت امام می‌آمد و مباحث مبارزاتی و تشکیلاتی این جریان را با ایشان مطرح می‌کرد. امام در عین حال که به پایبندی‌های مذهبی سران نهضت آزادی احترام می‌گذاشتند، از جانبداری از یک جریان خاص سیاسی پرهیز داشتند. در مورد جریانات روشنفکری خارج از کشور هم بیشترین توجه را به مرحوم دکتر حسن حبیبی داشتند. ایشان فردی محقق، فوق‌العاده صادق، پرهیزکار، مبرّا از تعلقات و بسیار وارسته بود و امام به نوشته‌های ایشان اعتماد داشتند و به همین دلیل هم یکی از کسانی بود که امام پیشنهاد دادند تا پیش‌نویس قانون اساسی را بنویسد. مرحوم دکتر صادق طباطبایی و آقای نواب از گردانندگان اولیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا هم با امام ارتباطات خوبی داشتند. امام در مجموع با کسانی که در انجمن‌های اسلامی حضور فعال داشتند، رفتار صمیمانه‌ای می‌کردند.

شما در میان یاران و اطرافیان امام خمینی، نخستین کسی بودید که از رحلت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی مطلع شدید. ماجرا از چه قرار بود؟

منزل ما در همسایگی منزل مرحوم حاج آقا مصطفی بود و رابطه بسیار نزدیکی با هم داشتیم. آن روز خدمتکار ایشان سراسیمه آمد و از من خواست سریع خودم را به منزل حاج آقا مصطفی برسانم و گفت حال ایشان خوب نیست! من به‌سرعت خود را به بالای سر ایشان رساندم و بعد یک نفر را مأمور کردم که سریع به منزل امام برود و به حاج احمد آقا بگوید که خودش را به آنجا برساند و با هیچ کس دیگری هم حرف نزند! احمد آقا آمد و به اتفاق، حاج آقا مصطفی را به بیمارستان بردیم. آنجا فوت قطعی ایشان را اعلام کردند و گفتند برای فهمیدن علت فوت، باید کالبدشکافی انجام شود. احمدآقا سریع به منزل برگشت تا از طریق افراد مورد اعتماد و احترام امام که در بیت حضور داشتند، این خبر را به ایشان برساند. امام از رفتن غیرمترقبه احمد آقا به منزل برادرش حدس زده بودند که باید اتفاق ناگواری رخ داده باشد. لذا دو بار احمد آقا را که در طبقه بالای منزل بود، صدا می‌زنند و ایشان جواب نمی‌دهد! بار سوم فریاد می‌زنند و احمدآقا دیگر نمی‌تواند تحمل کند و اشکش جاری می‌شود. به اطلاع امام می‌رسد که حاج آقا مصطفی از دنیا رفته‌اند و برای کشف علت باید جنازه‌اش کالبدشکافی شود که امام اجازه این کار را نمی‌دهند و می‌گویند: «جنازه را ۲۴ ساعت نگه دارید و بعد دفن کنید!»

عزیمت ناگزیر امام خمینی از نجف به پاریس از سرفصل‌های شاخص انقلاب اسلامی است. از دیدگاه شما مختصات این رویداد تاریخی چیست؟

ما هم دلهره داشتیم هم شور و هیجان! دلهره از این جهت که آینده معلوم نبود، شور و هیجان از اینکه رهبر و مقتدایمان تسلیم نشده بود. ما امیدوار بودیم که دولت کویت از امام استقبال کند و آنجا شرایط هجرت ایشان به سوریه فراهم شود اما وقتی دولت کویت از ورود امام ممانعت به عمل آورد و امام به عراق برگشتند، ۴۸ ساعت پر از دلهره و اضطراب را پشت سر گذاشتیم. احساس می‌کردیم توطئه‌ای در کار است!

شما پس از هجرت امام خمینی به نوفل لوشاتو، مدتی در عراق ماندید. واکنش مخالفان ایشان به این اقدام چه بود؟

آنها مات و متحیر مانده بودند چون امام به کشوری رفته بودند که همه علاقه‌مندان به ایشان می‌توانستند از سراسر عالم به دیدنشان بروند و رسانه‌های مهم عالم در اسرع وقت، آرا و نظرات ایشان را به گوش جهانیان می‌رساندند. اعلام مواضع و افکار امام و تحولات سریعی که در ایران رخ می‌دادند، همه را متحیر کرده بود. مخالفان امام در عراق ابتدا سعی کردند تا اظهارنظر نکنند که یک وقت پیش‌بینی‌هایشان غلط از آب درنیاید. به هر حال خوشحال بودند کسی را که نمی‌توانستند تحمل کنند، اینک به یک کشور اروپایی رفته بود!

«سیره امام خمینی در سالیان تبعید به عراق»
در گفت‌وشنود با زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمود دعائی

با پیوستن به امام در نجف پل‌های پشت سرمان را خراب کردیم!

وقتی به دوران فعالیت‌های خود در عراق بر می‌گردم، احساس افتخار و غرور می‌کنم! تداعی روزهایی که هر لحظه‌اش سرشار از امید و آرزو بود، شیرین است. لحظاتی که هیچ توقع و هوا و هوسی در بین نبود و هر چه بود، تنها عشق بود. همواره آرزوی تکرار آن روزهای زیبا را دارم!

در ترحیم آیت‌الله حکیم، شبیب مالکی استاندار کربلا چند لحظه در برابر حضرت امام ایستاد، ولی ایشان حتی سرشان را هم بلند نکردند. چند لحظه بعد یک روحانی با عبای وصله‌دار و پای بی‌جوراب، وارد مجلس شد و امام تمام قامت برای او برخاستند و وی را کنار خود نشاندند!